هو العلیم

اعتراف به خطا چگونه راه رشد معنوی را باز می‌کند؟
مرز امید به بخشش و بی‌اعتنایی به لغزش‌ها

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۸ - مجلس ششم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّى اللهُ عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم مُحَمّدٍ
و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العُقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ لا لِأنّکَ أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأنّکَ يا رَبِّ خَيرُ السّاتِرينَ وَ أحكَمُ الحاكِمينَ وَ أكرَمُ الأكرَمينَ.

حضرت به خدا عرضه می‌دارد ای پروردگار اینکه من مرتکب گناه و خطا و اینها می‌شوم نه به این جهت است که از عقوبت نگران نیستم، نه! می‌دانم که تو در مقام قهر و در مقام عدل و در مقام غضب قاصِمُ الجَبارین هستی و اگر بخواهی به عدلت رفتار کنی و ما را به خطاها و گناهانمان بگیری دیگر در آن دنیا هیچ مجالی برای ما نیست.

[معنای] «من ترس از عقوبت ندارم» این نیست که ترس از عقوبت نداشته باشم، نه! خیلی هم می‌ترسم و عقوبتی که تو می‌کنی عقوبتی است که تمام شراشر وجود ما را در معرض هلاکت و بوار درمی‌آوری! آدم باید بترسد از اینکه قهر خدای متعال شامل حالش بشود. چند مجلس قبل خدمت رفقا عرض کردم که خدا از خطا و لغزش ما چشم‌پوشی می‌کند، چون خودش ما را خطاکار آفریده است و خود ما مخلوق خودش هستیم و وقتی که مخلوق خودش به این نحو هستیم پس دیگر نباید از ما توقع عصمت داشته باشد! معصوم الآن یک نفر است! الآن در روی زمین ما چند تا معصوم داریم که به ضرس قاطع و بدون سر سوزنی شک و شبهه و تردید می‌توانیم بگوییم که فعل او فعل حق و عین فعل حق است؟! فعل حق که خطا نیست، فعل خدا که خطا نیست، فعل خدا عین صواب بلکه صواب، زائیده و معلول و نشئت گرفته از فعل حق است نه‌اینکه فعل حق منطبق بر صواب است! صواب آن است که از او سر می‌زند نه‌اینکه فعل او [عین صواب باشد]! [نه‌اینکه] خدا می‌نشیند فکر می‌کند این کاری که انجام می‌دهم دو طرف دارد که یک طرفش منطبق بر صواب و یک طرفش خلاف است و این‌طرف را انتخاب می‌کنیم! این کار ماست، کاری که ما انجام می‌دهیم خیلی هنر بکنیم [این است]! آخر بعضی‌ها اول کار را انجام می‌دهند بعد فکر می‌کنند که این کار درست بوده یا نه! ولی شخص عاقل اول نسبت به کاری که انجام می‌دهد همهٔ جوانب را می‌سنجد، با افراد مشورت می‌کند، با افراد خبیر مسئله را طرح می‌کند و بعد به یک نقطهٔ مطلوب که رسید آن‌وقت می‌رود عمل می‌کند، توکل بر خدا می‌کند و عمل می‌کند.

جایگاه استخاره

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم همین دستور را می‌دادند. می‌فرمودند که افراد پیش آدم می‌آیند و برای مرغ و خروس خواندنشان هم از ما استخاره می‌خواهند! آقا استخاره که برای اینها نیست، استخاره برای آن مرحلهٔ آخر و آخر مرتبهٔ آخر است نه‌اینکه مرتبهٔ اول!

یک دفعه در همان زمان سابق و زمان شاه ما با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ قم بودیم و ایشان به قم مشرف شده بودند و ما یک‌دفعه دیدیم ساعت‌های نصف شب یکی از همین ارادتمندانشان از طهران تلفن کرده است! گفتیم که چه شده است که نصف شب ساعت یازده [تماس گرفته است]؟! کسی دارد می‌میرد یا محتضر است یا قضیه چیست؟! مطلب چطوری است؟! بعد گفت که آقا این گربهٔ خانه‌مان دل‌درد گرفته است، ما چه کنیم؟ گربه دل‌درد گرفته است! گفتم که آقا تو از کجا فهمیدی این دل‌درد گرفته و مثلاً سردرد یا پادرد نگرفته است؟! [گفت که] نه، این دل‌درد گرفته [است]! البته من نرفتم ایشان را از خواب بیدار کنم، ایشان خوابیده بود. می‌گفت که برو بیدارشان کن، آقا حتماً دوایش را دارند. این گربهٔ ما دل‌درد گرفته است چه کنیم؟! خلاصه ما آن موقع‌ها یک مقدار حال و هوایمان

خوب و بهتر از حالا بود و همچنین یک مقدار اهل صحبت و شوخی و فلان [بودیم]، نیم ساعتی سر کارش گذاشتیم و آخرش در این مدت دل‌درد هم خوب شد و گربه گذاشت رفت! می‌گفت که آقا را بیدار نکن، گربه رفت. گفتم که الحمدلله گربه خوب شد و دیگر بابای ما از خواب ساعت دوازده بیدار نشد که برای گربهٔ شما سکنجبین یا نمی‌دانم نباتداغ، نعناع و از این چیزهایی که برای دل‌درد می‌دهند [درست کند]! برای گربه‌اش می‌خواهد آقا را بیدار کند که آقا چه چیزی به این بدهیم! ساعت دوازده! دیگر چه می‌دانیم، این‌هم بالأخره یک‌طور ارتباطی است ما نمی‌دانیم، شاید ما اشتباه می‌کنیم!

می‌فرمودند که برای مرغ و خروس خانه‌شان از ما استخاره می‌خواهند! آقا استخاره برای آخر است، انسان باید کاری که انجام می‌دهد بر موازین باشد، برود خودش فکر کند، اطراف را ببیند و به شایعات نگاه نکند و نبیند قضایا و مسائل چطور است، آقا امروز یک‌طور است و فردا یک روز دیگر است و شما که از غیب خبر نداری باید کاری انجام بدهی که این کار موازی با احتیاط و حزم باشد و نه بی‌گدار به آب زدن و این حرف‌ها! بعد که طوری می‌شود در سرمان می‌زنیم که چرا این‌طور شد؟! نه! آقا هیچی نشد تقصیر خودت است و برای خودت است، برو با دو نفر صحبت کن و [مشورت] کن! بعد از این، مواردی که غیرعادی و به طریق غیرعادی به‌دست می‌آید را هم در نظر بگیر و بعد آن‌وقت اگر در ابهام و تشویش ماندی حالا استخاره‌ای برای رفع ابهام اشکال ندارد که انسان انجام بدهد.

کار اشتباه موجب کدورت بخشی از باطن انسان

حالا امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرمایند که من این‌طور نیست که ترس از عقوبت نداشته باشم، اتفاقاً خیلی هم می‌ترسم و خیلی هم چه می‌کنم و اینها، اما علت اینکه من مرتکب خطا می‌شوم این است که می‌دانم تو در عقوبت تعجیل نمی‌کنی و مهلت می‌دهی! مهلت می‌دهی؛ یک روز، دو روز، سه روز، یک ماه، یک سال، دو سال، سه سال و ده سال مهلت می‌دهی و این فعل و خطایی که من انجام داده‌ام ـ رفقا این مسئلهٔ خیلی دقیقی است و مسئلهٔ خیلی مهمی است ـ الآن یک بخشی از وجود من را مکدر کرده نه همه‌اش را؛ دو درصدش را [مکدر کرده است] و خدا به‌خاطر آن دو درصد عقوبت نمی‌کند و نگه می‌دارد و هروقتی که به صددرصد رسید [آن‌وقت عقوبت می‌کند]! فردا که می‌شود یک عمل خلاف دیگر می‌کنی و دو درصد می‌شود چهار درصد، نود و شش درصد هنوز مانده است! پس‌فردا و هفتهٔ دیگر و دو هفتهٔ دیگر مدام یکی‌یکی این عدم تعجیل در عقوبت به‌جای اینکه تو را متنبه کند و متذکر بشوی، به عکس تو را فرو می‌برد در همان حال و هوایی که هستی! فرو می‌برد و شروع می‌کنی معلّق زدن، پیش این می‌روی کارت را توجیه می‌کنی و پیش آن می‌روی کارت را توجیه می‌کنی و دیگری را محکوم می‌کنی! مدام عقوبت عقب می‌افتد و تو هم می‌بینی نه مسئله‌ای هم اتفاق نیفتاده است و ماشاءالله کار و کاسبی هم به راه است و اینجا و آنجا دعوتت می‌کنند و فلان و...، نه! می‌گویی که این حرف‌ها چیست؟! مدام این جاذبه‌ها می‌آیند و... خدا به سر آدم نیاورد! ﴿وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ﴾ چنین است و این استدراج چنان می‌آید که امکان ندارد انسان بفهمد دارد از کجا می‌خورد، اصلاً نمی‌داند!

گمان کار خوب

یک قضایا و مسائلی پیش می‌آید و یک جاذبه‌هایی برایش در زندگی پیش می‌آید، چه‌بسا مسائلی که حتی موجب انصراف او بشود و او [خیال کند که کار درستی انجام می‌دهد]! ﴿وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا﴾ این‌طوری! در خانه‌اش روضه می‌اندازد و افراد می‌آیند، بیا خب روضه هم داریم دیگر چه کم داریم! دیگر روضه داریم بهتر از این؟! جشن می‌گیرد و منبر می‌رود و این‌طرف و آن‌طرف صحبتش را پخش می‌کنند و چه‌کار می‌کنند ولی مدام تعجیل العقوبة دارد و مدام عقب می‌افتد و آن

عقوبت و آنکه باید بیاید حسابش را برسد، آن مدام دارد عقب می‌افتد و خدا هم دارد مدام دان را می‌پاشد! مدام دان می‌پاشد! مدام دان می‌پاشد! اینجا یک دان پاشید و یک ماهی سرش با این دان گرم شد و یک ماه که تمام می‌شود یک دفعه می‌بینی یک دان آن‌طرف پاشیده شد و دو ماهی هم سرش گرم است و دوباره آن دان که تمام شد دوباره یک جای دیگر دان پاشیده شد و سه ماه هم آنجا سرش گرم است! مدام یک ماه و دو ماه و سه ماه، یک‌دفعه می‌بینی یک سال گذشت و دو سال گذشت و سه سال گذشت و آن دو درصد که اول بود شد نود درصد و نود درصدش را گرفت و فقط ده درصدش مانده است!

اینجا است که دیگر یا باید خدا آدم را نجات بدهد یا دیگر خیلی اوضاع خراب است، نود درصدش رفته است و نگاه به قیافه‌اش می‌کنی [می‌گویی که] چرا این شکلی است؟! من که دو سال قبل او را دیدم این‌طوری نبود! آدم بعضی وقت‌ها چشمش به کسانی می‌افتد و اصلاً تعجب می‌کند و می‌گوید که چرا این‌طوری شده است؟! من چندی قبل یک بندهٔ خدایی را دیدم، باور کنید، باور کنید اگر سابقهٔ ذهنی نبود او را نمی‌شناختم! یعنی فقط یک سابقهٔ ذهنی بود از این اسم و اینها، مدام دقت کردم و دقت کردم دیدم می‌خورد به اینکه [فلان شخص باشد]. اصلاً ربطی بین این و بین آن که قبلاً مثلاً دوسال قبل و سه‌سال قبل و چندسال قبل دیدیم نیست و اصلاً هیچ مشابهتی ندیدم، یک صفا و طراوتی قبلاً در او بود الآن اصلاً به‌طورکل خشک [شده بود]، هیزم خشک! فقط قابل برای اشتعال که بسوزد و خاکستر شود و پی کارش برود، خشکِ خشک! چرا این‌طوری می‌شود؟! او همان است ﴿وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُ﴾. اینها برای چه کسانی است؟! اینها برای آنهایی است که فرض کنید که یک ظلم و خلافی می‌کنند، [برای کسانی نیست] که حالا یک مسائل شخصی یا مثلاً گناه شخصی [انجام داده‌اند]، اینها برای اینها نیست! برای آنهایی است که می‌آیند جلوی خدا می‌ایستند، اینها برای آنها است. آنهایی که می‌آیند می‌ایستند، آنها به یک همچنین مسئله و درد بی‌درمانی مبتلا می‌شوند! می‌گویم که مگر خدا یک‌دفعه دستش را بگیرد و یک مسئله و قضیه‌ای پیدا شود، یک تلنگری بخورد، در یک فشاری قرار بگیرد و مطلبی برایش پیدا بشود والاّ اگر قرار باشد برود می‌بینی رفتند و رفتند و رفتند...!

عواقب ایستادگی درمقابل حق

عجیب است خیلی عجیب است واقعاً انسان چه چیزهایی می‌بیند و چه چیزهایی می‌شنود و چه چیزهایی را در این مدت عمرش تجربه و لمس می‌کند. این آقایی که یک وقت این‌طوری بود و این آقایی که یک وقت آن‌طوری بود و این آقایی که یک وقت این حرف‌ها را می‌زد، یک‌دفعه می‌بینی الآن بعد از گذشت سال‌ها اصلاً در یک عالم دیگری دارد حرکت می‌کند! تو این حرف‌ها را می‌زدی؟! این مطالب را می‌گفتی؟! خودت ذهنت روشن بود و صفایی داشتی! نسبت به یک قضیه نقد داشتی و ایراد می‌گرفتی! حالا اصلاً به کسی مهلت نمی‌دهی که اشکال کند! پدرش را درآوردی، چه شده است؟! مسئله و قضیه که همان است و جریان که همان است، چه شده است؟! تو عوض شدی، تو زیرورو شدی، تو قلبت واژگون و وارونه شده و تو تمام زوایای روزنه‌های قلبت بسته شده است والاّ مسائل و جریانات و مطالب همان است و اگر اشکال است همان موقع هم اشکال بود و اگر هم اشکال نبوده الآن هم اشکال نیست. تو در آنجا آمدی و به کل عوض شدی، این برای چیست؟! برای اینکه انسان درمقابل حق می‌ایستد و انکار می‌کند و این باعث می‌شود که انسان از آن مطلب برگردد!

اشتباه جزو برنامهٔ سیر و سلوک

حضرت می‌فرماید که می‌دانم تو مرا نسبت به این خطا و گناهی که می‌کنم، مورد اخذ و حساب و کتاب قرار نمی‌دهی چون می‌دانی من بنده هستم، بنده هم گناه و خطا می‌کند و کار بنده خطا کردن است و کار کریم کرامت و از خطا گذشتن است! اگر قرار باشد که من خطا نکنم پس تو کرامت خودت را چطور نشان بدهی؟! تو غفاریت خود را چطور نشان بدهی؟! خداوند غفار است. و در این زمینه مسائل و مطالب و روایات خیلی عجیب هست! روایات عجیبی در این زمینه وجود دارد، اصلاً یک

بحثی در اینجا راجع به مقام تربیت و سیر و سلوک هست که آیا این سیر و سلوکی که انسان انجام می‌دهد می‌تواند به آن نقطهٔ تربیت بدون اشتباه برسد؟! بعضی از بزرگان گفته‌اند که اصلاً اشتباه جزو برنامهٔ سیر است!

شما دیده‌اید یک سالکی وارد سیر بشود و دست تبعیت و انقیاد و اطاعت به استاد بدهد و با او بر سر متابعت از برنامه‌ها و دستورات بیعت کند و مانند معصوم از آن اول تا بیست سال بعد یک اشتباه و خطا نکند؟! این اصلاً نمی‌شود، اصلاً ما همچنین چیزی نداریم! اگر کسی می‌تواند مدعی بشود بفرماید که آقا من در این قضیه هیچ اشتباه و هیچ خطا نکردم. حالا انسان وقتی که خطا می‌کند و بالأخره خطا را انجام می‌دهد، دو حالت دارد یا می‌خواهد پنهانی از این پشت از این گوشه یک‌طوری و یک قسمی بگذارد که نه سیخ بسوزد و نه کباب و از آن‌طرف استاد نفهمد و کسی هم مطّلع نشود و به سلامتی رد شود و اشتباه نکند! این یک قسم است. یک قسم این است که نه خطا کرده و نه اشتباه کرده است و هرچه شد شد و هرچه برایش تصمیم می‌گیرند بگیرند.

انسان همیشه به‌دنبال تبرئه کردن خود

بالأخره ما در زمان سابق در بیت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ از این مسائل و قضایا زیاد می‌دیدیم، خودمان اولش بودیم و از همه بیشتر بودیم! دو نفر بودند که اینها خیلی باهم رفیق [بودند] و هرجا می‌رفتند باهم می‌رفتند و هرجا می‌آمدند باهم می‌آمدند و همه‌جا باهم بودند و بین افراد معروف بودند. یک روز ما به‌اتفاق مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ و آن دو نفر ـ نمی‌دانم کسی دیگر هم بود یا نبود ـ به منزل مرحوم آقای مطهری ـ رحمةالله‌علیه ـ رفتیم خدا رحمتش کند، همان زمان قبل از انقلاب بود که به منزل ایشان رفتیم و یکی از این دو نفر با مرحوم مطهری رفت و آمد داشت و آن‌هم به دستور مرحوم آقا بود که شما با ایشان ارتباط داشته باش. او خیال کرده بود که حالا مرحوم آقا که می‌گویند که با مرحوم مطهری رفت و آمد کن خیال می‌کرد یک خبری است! خلاصه او خیلی خودش را تحویل گرفته بود که آقا به من فرموده‌اند که با آقای مطهری باش! به من می‌گفت. البته عرض می‌کنم که من آن موقع‌ها یک مقدار سرحال‌تر از حالا بودم و دیگر بله! ولی حرف‌هایش را با ما می‌زد. [خیال می‌کرد] که حتماً یک خبری است و یک چیز و مسئله‌ای است که این آقا می‌گویند، یک مطالبی می‌گفت و یک تعبیرهایی می‌آورد که این تعبیرها و چیزها یک مقدار برای ما موجب تفریح و تفنن بود!

خلاصه آنجا بودیم و ایشان هم از اینکه در یک همچنین مجلسی هست و آقا هم همراه ما هستند [خیال می‌کرد که خبر خاصی است] حالا خبر نداشت آقا می‌خواهد چه به سرش بیاورد! در یک همچنین مجلسی ایشان حضور دارد و همراه با آقا آمدند و البته یک شخص دیگری هم بود و هردو باهم بودند؛ یک سیدی بود ـ سید اولاد پیغمبر ـ و هنوز هم هست خدا إن‌شاءالله حفظش کند و او را تأیید کند. آنجا که نشسته بودیم یک جریانی در قم اتفاق افتاده بود و این دو نفر در آن جریان که شلوغ شده بود و... به قم آمده بودند. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ اعتراض داشتند که برای چه در یک همچنین وضعیتی به قم می‌آیید؟! سر جایتان بنشینید، حالا موقع قم آمدن بود؟! نسبت به این قضیه راضی نبودند و آنجا جلوی آقای مطهری گفتند که این آقایان به قم آمدند و اشتباه کردند و نمی‌بایستی بیایند. آن بندهٔ خدا دیگر این عتاب و خطاب را به خود گرفت و سرش را پایین انداخت و هیچی نگفت. این یکی که خیلی خودش را قبول داشت، شروع کرد دست و پا زدن که البته من تاریخ را فراموش کرده بودم که آیا این تاریخ متوجه این چیزها هست؟ آیا تاریخ منطبق بر آن هست و به‌خاطر اشتباه تاریخ بوده که ما به آنجا آمدیم! معلوم بود که خیلی برایش گران آمد! اخیراً من هم یک‌قدری فراموشی برایم پیدا شده است و بعد چیز شده بود و شاید به این علت بود [که من آمده بودم]!

دیگر مرحوم آقا هیچ نگفتند و کار خودشان را کردند و کنار نشستند، او شروع کرد دست و پا زدن و جفتک انداختن! این دست و پا نیست جفتک است! مثل آن سید اولاد پیغمبر که سرش را پایین انداخت، تو هم سرت را پایین بینداز. حالا یک چیزی بوده است و تو نمی‌دانی این قضیه مربوط به تو

بوده یا غیر تو بوده است، حالا هرچه بوده بالأخره اولیاء خدا حرف‌هایشان حساب و کتاب دارد! آنچه ما از اینها دیدیم خیلی بالاتر از اینها رعایت‌ها می‌کردند، حالا چطور می‌شود این مطلب را فرمودند؟! بندهٔ خدا آقای مطهری هم همین‌طور به این صحنه نگاه می‌کرد که این حرف ایشان چه بود؟! اینکه الآن این حرف‌ها را می‌زند یک‌طوری می‌خواهد خودش را تبرئه کند و بار گناه را از دوش خودش بردارد و سبک کند.

اینها همان‌هایی است که من می‌گویم، همان مسائلی است که وقتی پیش می‌آید باید شخص از این پل بگذرد و از این پل رد شود نه‌اینکه از آن بالای پل در رودخانه بیفتد. آن سید بزرگوار از این پل رد شد و آن یکی با سر به رودخانه آمد و افتاد. بعد هم که بیرون آمدیم و در ماشین نشسته بودیم، او رها نکرد و مدام می‌گفت که من مدتی است حافظه‌ام این است و...! شروع کرد از این جفتک‌ها می‌انداخت و ایشان هم چیزی نمی‌گفتند و مسئله تمام شد.

خیلی خب حالا این قضیه اتفاق افتاد و تو یک کاری کردی بعد هم ایشان یک توبیخی کردند و تمام شد دیگر! پشتش را گرفت و پیش من آمد و [گفت که] آقا من یک سؤالی برایم پیدا می‌شود که به نظر شما این کار ایشان در یک همچنین چیزی چه [معنایی دارد]؟! گفتم که آقا قضیه را رها کن و بگذار برو. دیدیم نه‌خیر! شده قضیه‌ای که می‌گفت که من رها می‌کنم و او رها نمی‌کند! دیدم او مثل اینکه می‌خواهد کار دست خودش بدهد! خلاصه یک مقداری برایش صحبت کردیم و تا حدودی و یک مقداری [راضی] شد ولی این مطلب در دلش ماند و بعدها هم کار دستش داد! این قضیه منتهی به یک مسائل دیگری شد و در آن مسائل دیگر انسان می‌آید و درمقابل دستور استاد می‌ایستد و می‌گوید که مسئله این است و خطا این است و صواب این است و مطلب این است!

اگر تو از آن مرتبه رد می‌شدی کارت به اینجا نمی‌رسید که بگویی که آقا حالا که دارد انقلاب می‌شود چرا شما نشستید؟! چرا شما حرکتی نمی‌کنید؟! چرا شما راهپیمایی نمی‌کنید؟! چرا شما بالای منبر فلان نمی‌کنید؟! چرا حرف را نمی‌زنید؟! اینها همه برای چیست؟! یک کرم در داخل این سیب رفته و شروع کرده از داخل این را فاسد می‌کند! وقتی که سیب از داخل کرمو شد یک باد که می‌آید [ناگهان] از شاخه به زمین می‌افتد و دیگر نمی‌تواند خودش را نگه دارد! ولی اگر آن سیب کرمو نباشد، ـ مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه هم فرمودند که تو مثل سیب کرمو شدی! ـ این سیب قدرت و استقامت و استحکام دارد و خودش را روی شاخه نگه می‌دارد و اگر هم باد بیاید نمی‌افتد. ولی وقتی این کرمو می‌شود از داخل آن استقامت خودش را ازدست می‌دهد! این برای همین است که وقتی انسان یک خطایی می‌کند در ضمن اینکه باید از خدا طلب توبه و مغفرت و اینها بکند، به‌جای این آن مسئله را نادیده بگیرد و خطا را از خودش دور کند و به دیگری بزند.

امام سجاد علیه‌السّلام به ما یاد می‌دهد، حضرت می‌گوید که این‌طوری با خدا باش! راه سیر و راه سلوک این است که می‌گوید که خدایا من نه‌اینکه از عقوبت تو نمی‌ترسم نه! خیلی هم می‌ترسم ولی می‌دانم تو تعجیل در عقوبت نداری و ستار و خَیرُ الساتِرین هستی، این خَیرُ الساتِرین را حضرت برای اینجا می‌گذارد که آدم امید پیدا کند و دلش روشن بشود و انبساط پیدا کند نه‌اینکه حالا که من این خطا را کردم دیگر تمام شد! دیگر ما در همان زمان آقا و بعد از آقا از خیلی‌ها می‌شنیدیم وقتی که یکی یک مسئله‌ای برایش پیدا می‌شد یک‌دفعه می‌گفتند که حالا ما برای چه اینجا باشیم؟! شاید ما هم مثل او شدیم! شاید هم مثل او نشدی، چرا این‌طور قضیه را می‌گیری؟! این چیست؟! وسوسهٔ شیطان است که می‌آید دل را یک‌دفعه خالی می‌کند! نگاه کن فلانی با این‌همه عبادت و نماز شب و این تعریف‌هایی که ما تا حالا از آقا می‌شنیدیم، [این‌هم کارش خراب شد!] از کجا معلوم کار تو هم خراب شود؟! مگر قرار بر این است که کار همه خراب شود؟! تو از همان اول خودت را کنار می‌گذاری که کار ما خراب می‌شود پس ما برویم! به‌به! به همین شُلی؟! برو، تو که این‌طور می‌گویی، خب برو! برو دیگر، چرا ایستادی؟!

اگر تو خودت نمی‌خواهی [چرا این‌طور می‌گویی؟!] گفت: «گر خود نمی‌پسندی تغییر ده قضا را.»[1]

تو خودت داری می‌گویی که تق من هم مثل او در می‌آید، بلند شو برو مگر اینجا کسی نازت را می‌خرد؟! مگر اینجا کسی نامه برایت می‌نویسد؟! مگر کسی در اینجا برایت فرش قرمز و طاق نصرت و اینها می‌اندازد؟! بندهٔ خدا وقتی که یک مرض بگیری هم می‌گویی که او هم مریضی گرفت و دیگر فایده ندارد؟! رها می‌کنی و سر جایت می‌نشینی؟! یا نه، تمام هست و نیست و دار و ندارت را خرج می‌کنی که دو روز بیشتر عمر کنی؟! حالا آنجا اشکال ندارد ولی اینجا سر قضیهٔ راه و سلوک و این حرف‌ها که می‌شود، [می‌گوییم که] آقا آن را که دیدیم [کارش خراب شد]، از کجا برای ما هم یک روز خراب نشود! این‌قدر سست گرفتن! این‌قدر بی‌بهاء با مطلب برخورد کردن! و نسبت به این مسئله این‌طور [سهل‌انگاری کردن!]

خیال می‌کنند آمدن در اینجا ـ یعنی خدمت بزرگان منظورم است ـ مثل کلاس خیاطی رفتن و مثل کلاس زبان رفتن و مثل کلاس آموزش رانندگی رفتن است! این رانندگی نشد آن رانندگی! این آموزش نشد آن آموزش! این‌هم یک کلاس است دیگر! حالا نشد [یک جای دیگر و یک کار دیگر!] نه جان من! اینجا آمدن در جایی است که سعادت و هلاکت تعیین می‌شود، یا سعادت یا هلاکت! نه‌اینکه حالا این‌طور نشد آن‌طور و آن‌طور نشد یک جور دیگر! قضیه این است و مطلب این‌طور است، یا به سعادت ابدی یا به هلاکت و بوار ابدی! این مسئله است و انسان به اینجا می‌رسد.

وقتی که مطلب این‌طور هست انسان باید چه کند؟! باید خطایی که می‌کند و لغزشی که می‌کند و برایش خلافی که پیش می‌آید، باید اینها را نعمتی از ناحیهٔ پروردگار بداند که خدا می‌خواهد متوجه کند تو این هستی، تو این بنده هستی، این خطا را می‌کنی و این اشتباه را می‌کنی، حالا می‌خواهی به من چه بگویی؟! می‌خواهی به من بگویی که خدایا من گناه کردم و خطا کردم و اشتباه کردم، تو بیا با آن مقام ستاریتت، مقام غفاریتت، مقام رحمانیتت، مقام عطوفت و رحیمیتت برخورد کن. حالا باهم به یک توافقی رسیدیم؛ پس تو اعتراف کن که اشتباه و خطا کردی، آن‌طرف قضیه با ما، غفاریت ما، رحمانیت ما، عطوفت، رأفت، کرامت و همهٔ این چیزها! آن‌طرفش با ما.

محوریت کلام همهٔ اولیاء و انبیا و ائمه علیهم‌السّلام

اینجا است که همهٔ اولیاء و همهٔ انبیا و همهٔ ائمه علیهم‌السّلام بلااستثناء در تمام صحبت‌هایشان، در تمام دعاهایشان، در تمام زیارت‌هایشان، در تمام احادیث و مطالب ماثوره‌شان می‌بینیم که محوریت همهٔ اینها بر این قرار گرفته است که خدایا ما بندهٔ گناهکار و خطاکار و تو هم کریم، غفور، ستار، رحیم و رحمان. این اصل و اساس برای سایر صفات و مسائل است یعنی سالک باید آن عمود خیمه‌اش و آن سنگ اساسی و حجر اساسی که بنای خودش را بر آن قرار می‌دهد، آن سنگ و آن عمود همین باشد یعنی مقام عبودیت و استکانت و سرشکستگی باشد و این مسئله باید در او باشد و یک وقتی خدای ناکرده این‌طور نباشد که اگر هم ما خطا و [اشتباهی نمی‌کنیم]، ما دیگر بالأخره تافتهٔ جدابافته و اینها هستیم! این‌طوری بخواهیم بکنیم خدا ما را می‌اندازد و دور خودمان می‌پیچیم! [می‌گوید که] مدام بپیچ! مدام بپیچ! مدام بگرد! مدام بگرد! یعنی ما در عین اینکه متوجه خطاها و اشتباهات و لغزش‌های دیگران هستیم نباید غافل بشویم! اینکه الآن ما در آن صف قرار نداریم مبادا فریفته بشویم و مبادا غرور ما را بگیرد! چه کسی ما را در آن صف قرار نداده است؟! چه کسی ما را در آن افق‌ها و در آن فضاها قرار نداده است؟! بخواهد، در یک طرفةالعینی می‌اندازد همان‌جایی که آنها [رفتند]! مگر این‌طور نبوده است؟! مگر نبوده است؟!

آن کسی که بیست سال شروع می‌کند انتقاد از این و آن و آن هزارتا فلان، یک [اتفاقی می‌افتد]

---

[1] . ***دیوان حافظ*** (قزوینی)، غزل ۵.

یک‌دفعه می‌بینی در آن مجلس رفته و نشسته و می‌بینی یک سروگردن هم از بقیه بزرگ‌تر است! چه شد؟! تمام شد، همه‌اش رفت هوا! شما که بیست سال خودت داشتی اشکال می‌کردی! چه شد یک‌دفعه حالا داری آنجا خود نشان می‌دهی؟! قوم و خویش شدی و فامیل شدی؟! خدا بخواهد انجام می‌دهد، برای خدا یک ثانیه و کمتر از یک ثانیه [کار دارد]!

تغییر حال ناگهانی انسان

من یک وقتی در همین عبارات با خودم فکر می‌کردم، همین عبارت‌ها که چطور می‌شود انسان [این‌طور می‌شود]! آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَٰرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ چنان دل اینها را برمی‌گردانیم؛ همین‌هایی که صف اول نماز می‌آیند، همین‌هایی که صبح تا شب روزه می‌گیرند، همین‌هایی که روزی شش جزء قرآن می‌خوانند، همین‌هایی که زیارت امام رضایشان روزی یک نوبت و یا دو نوبت ترک نمی‌شود و همین‌هایی که فرض کنید طوری راه می‌روند که مورچه زیر پایشان [له نشود]! همین‌ها! ﴿نُقَلِّبُ﴾! خدا آن کفار را که نمی‌گوید، کفار خودشان مرخص هستند! نه، همین‌ها را [می‌گوید]. یک‌دفعه قلب اینها را برمی‌گردانیم ﴿كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ﴾ که اصلاً اینها از اول ایمان نیاوردند.

من یک وقتی راجع به این فکر می‌کردم و می‌گفتم که خدایا چطور می‌شود که یک همچنین حالی برای انسان [پیش می‌آید]؟! خیلی مشکل است که شما فکر کنید یک نفر با این خصوصیت و با این وضع و با این کیفیت یک‌دفعه در دلش بشود کافر! کافر! ﴿كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ﴾! اولاً آیهٔ قرآن هم هست و شوخی هم نیست، نشستیم با خدا خدایا چطوری می‌شود؟! خدا گفت که چطوری می‌شود؟! آقا رفت که رفت، هرچه ما خواندیم، شنیدیم، نوشتیم، یاد گرفتیم و انجام دادیم، پرید و دیدم هیچی نیست! هیچی! نه می‌توانم به خدا فکر کنم و نه می‌توانم به پیغمبرش فکر کنم و نه می‌توانم به امامش فکر کنم، به هیچی نمی‌توانستم فکر کنم اصلاً در ذهن نمی‌آمد! اصلاً نمی‌آمد و اصلاً انگار در این قلب بسته است تمام، این تمام شد!

این شخصیت شد یک شخصیت دیگر! این فرد شد یک فرد دیگر! یک‌دفعه گفتم که حالا آن‌هم از آن‌طرف آمد خواست نشان دهد! اینکه گفتم که خدایا فهمیدم غلط کردم، این‌هم از آن‌طرف بود و از من نبود! این‌هم رحمت از آن‌طرف بود. گفتم که خدایا فهمیدم مسئله چیست، قضیه را فهمیدم. تا گفتم خدایا فهمیدم و غلط کردم، یک‌دفعه دیدم همه‌اش برگشت! من از همهٔ قرآن این یک آیه را از همه بهتر فهمیدم! که همهٔ آیاتش عین حق است ولی بعضی‌هایش برای آدم همچنین قشنگ و خوب جا می‌افتد. همه‌اش یک‌دفعه برگشت؛ توکل با آن برگشت، توسل با آن برگشت، ربط با آن برگشت و همه برگشت! عجب! آن چه بود، این چیست؟! آن حال چه بود؟! خدا می‌گوید که حالا فهمیدی تو که هستی و من که هستم؟! حالا من را شناختی و خودت را هم شناختی؟!

وقتی آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمایند که وقتی به خودم نگاه می‌کنم می‌بینم از همهٔ مخلوقات خدا در روی زمین پست‌تر و بیچاره‌تر و درمانده‌تر هستم، آدم می‌فهمد اولیاء شوخی ندارند! این اولیاء چه فهمیدند؟! از قضیه چه فهمیدند که [این‌طور می‌گویند]؟! آقای حداد ندارد، آقا مسئله همین است اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها![1] و اصلاً نابود شوند قالب‌ها نه‌اینکه فقط فروریزند! یک طرف مسئله.

---

[1] . ***دیوان نظیری نیشابوری***، غزل ۸:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را *** اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها

علت عدم تأثیر کلام امام حسین علیه‌السّلام در روز عاشورا

نه خدایی می‌ماند، نه پیغمبری و نه چیزی ﴿ٱسۡتَحۡوَذَ عَلَيۡهِمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَأَنسَىٰهُمۡ ذِكۡرَ ٱللَّهِ﴾[1] اینهایی که روز عاشورا بودند امام حسین علیه‌السّلام با آنها سخن گفت، اینها همین‌طور شدند، همین‌طور! دل‌هایشان رفت، دل‌هایشان همه شد یزید، شیطان! اصلاً نمی‌فهمند امام حسین چیست! [می‌گویند که] برو تو مسلمان هم نیستی! اصلاً چه کسی گفته تو مسلمان هستی؟! چرا داری خودت را به پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نسبت می‌دهی؟! این حرف‌ها چیست؟! ما حوصلهٔ این حرف‌ها را نداریم! یا بیا بیعت کن یا همین است که داری می‌بینی! حضرت گفتند که من حداقل پسر پیغمبر هستم یا نیستم؟! [گفتند که] نه، چه اشکال دارد یکی پسر یکی باشد؟! پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد! تو هم پسر پیغمبر هستی باش! اگر تو می‌خواهی ما تو را مسلمان بدانیم و اگر می‌خواهی به روی تو شمشیر نکشیم و اگر می‌خواهی تو را در کنار خودمان قرار بدهیم باید بروی با یزید عنترباز سگ‌باز زن‌بازِ فلان بنشینی و بیعت کنی و رفیق بشوی! بله دیگر معنایش همین بود، اینها چه [کسانی] هستند؟! اینها همان‌ها [هستند] ﴿نُقَلِّبُ أَفۡـِٔدَتَهُمۡ﴾ اینجا است.

نفرین امام حسین علیه‌السّلام در روز عاشورا

لذا امام حسین علیه‌السّلام دربارهٔ آنها چه می‌فرماید؟! ﴿ٱسۡتَحۡوَذَ عَلَيۡهِمُ﴾ شیطان همه را گرفته و هیچ روزنه‌ای باقی نمانده است. ﴿ٱسۡتَحۡوَذَ عَلَيۡهِمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَأَنسَىٰهُمۡ﴾ حالا هرچه امام حسین علیه‌السّلام خطبه بخواند هیچ، اصلاً انگار سورهٔ «یٰس» در گوش خر می‌خوانند! هرچه بگوید که من [پسر پیغمبر هستم فایده ندارد]! آخر شما مسلمان هستید؟! دارید نماز من را می‌بینید! آخر من چه را حرام کردم؟! چه را حلال کردم؟! [می‌گویند که] ما به این حرف‌ها کاری نداریم باید بیایی و بیعت کنی، ما به هیچی کار نداریم! اینجا که شد آن‌وقت دیگر حضرت شروع کردند آنها را نفرین کردن! خدایا نعمت خودت را از آنها بردار! خدایا بر آنها کسی را مسلط کن که بر آنها رحم نکند و چه کند و فلان و این حرف‌ها! ولی بعضی‌ها اینجا بودند که به آن آخر نرسیده بودند مثلاً مثل حر و امثال‌ذلک که با آن اشتباهات و خطاها و اینها جای خالی را باقی گذاشتند و امام حسین هم از همان جای خالی‌شان وارد شد از همان جا! از همان جایی که پر نشده بود و صددرصد و همه‌جا را نگرفته بود. توجه می‌فرمایید؟!

از خدا بخواهیم که خداوند این مسئله و قضیهٔ عبودیت و این مطلب بندگی را در ما متحقق کند و احساس گناه و اشتباه و خطا را در ما از یک طرف و امید به پروردگار و توکل به پروردگار و رجاء نسبت به رحمت پروردگار و اینها را از آن‌طرف نسبت به ما به‌وجود بیاورد! فرمودند که سالک با دو بال خوف و رجاء حرکت می‌کند، نه خوف تنها و نه رجاء تنها! هرکدام از اینها آفت دارد!

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد

---

[1] . سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۹. *انوار الملکوت*، ج ۲، ص ۳۲۷، تعلیقه ۱:

«شیطان بر ایشان غالب و چیره گشته، پس ذکر و یاد خدا را از یادشان برده (آنها را از توجّه و روی آوردن به خدای تعالی غافل و نا آگاه گردانیده).»